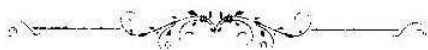


یک فواہش کوچک



قلم اندازی ها

سیروس ابراهیم زاده

با طرح های

یا ثار صلامی



اعمال است مروارید

سرشناسه:
عنوان و نام پدیدآور:
مشخصات نشر:
مشخصات ظاهری:
شابک:
وضعیت فهرست نویسی:
شماره کتابشناسی ملی:

ابراهیمزاده، سیروس، ۱۳۱۶-
یک خواهش کوچک (قلم اندازی ها)
تهران: مروارید، ۱۳۹۴.
۱۱۵ ص. مصور؛ ۱۴/۵ x ۲۱/۵ س.م.
978-964-191-379-5
فیپای مختصر
۳۷۸۹۰۰۷



انشارات مروارید

تهران، خیابان انقلاب، روبرو دانشگاه تهران، بلاک ۱۱۸۸ / ص. پ. ۱۶۵۴-۱۳۱۴۵
دفتر: ۶۶۴۰۰۸۶۶-۶۴۱۴۰۴۶-۶۶۴۸۴۰۲۷ فاکس: ۶۶۴۸۴۰۲۷
فروش: ۶۶۴۶۷۸۴۸
www.morvarid-pub.com



یک خواهش کوچک (قلم اندازی ها)

سیروس ابراهیمزاده
با طرح های پاشار صلاحی
دبیر انتشارات: فاضل ترکمن
تولید فنی: الناز ایلی
صفحه آرای: تینا حسامی
چاپ اول ۱۳۹۴
چاپخانه: کتاب شمس
تیراژ ۵۵۰

شابک ۵-۳۷۹-۱۹۱-۹۶۴-۹۷۸-۹۷۸-۹۶۴-۱۹۱-۳۷۹-۵
ISBN: 978-964-191-379-5
۸۲۰۰۰ ریال

فهرست

۵.....	پیش...
۷.....	خوش‌یاشی زندگی
۸.....	حاشیه
۱۰.....	کسی نمی‌دست
۱۲.....	یادداشت‌های روز خاک‌ستر
۱۴.....	اوغر بخیر!
۱۶.....	دو صحنه
۱۸.....	گوجه‌فرنگی
۲۰.....	رستم داستان
۲۲.....	سی سی سی
۲۴.....	چهل استاد روز جهانی تیاتر
۲۶.....	شفاخانه‌ی چشم و چال
۲۸.....	غروب
۳۰.....	در پاسخ:
۳۲.....	پشت دروازه‌ی بهار
.....	رمز عبور : BEPA NAYOFTI
۳۶.....	محبوبه شب
۳۸.....	مهریه

- ۴۰..... از مصدر فعلِ انداختن.....
- ۴۲..... حکایت.....
- ۴۴..... روزگار سپری شده‌ی موش و گربه عیب زاکانی.....
- ۴۶..... نفس نکشید!.....
- ۴۸..... در ساعت پنج صبح *.....
- ۵۰..... یادداشت‌های روز بارانی (۲) *.....
- ۵۲..... بازخوانی بهار.....
- ۵۴..... بازار بوبناک خرید و فروش هنر و فرهنگ.....
- ۵۶..... بیالات.....
- ۵۸..... جنین.....
- ۶۰..... اینا کی میرند؟.....
- ۶۲..... چقه‌های شهردا.....
- ۶۴..... سیوگا.....
- ۶۶..... روزنامه.....
- ۶۸..... خواهرزاد.....
- ۷۰..... خودکامه‌ی برزوار.....
- ۷۳..... ختم.....
- ۷۵..... جغرافیای تاریخی تهران قدیم.....
- ۷۷..... روی حوض و توی حوض.....
- ۷۹..... دوستی از دوران دیرین.....
- ۸۱..... درشکه.....
- ۸۳..... عقاب سعادت.....
- ۸۶..... یک خواهش کوچک.....
- ۸۹..... های و هوئی تمّن‌ها.....
- ۹۰..... مادر.....
- ۹۵..... پس از مرگ سهراب.....
- ۹۸..... جادوی آینه.....
- ۱۰۱..... به روایت ابوی (خورشیدی ۱۳۴۸-۱۳۵۹).....
- ۱۰۴..... مجسمه.....
- ۱۰۸..... شایدهای زمستان و بایدهای بهار.....
- ۱۱۲..... پی‌گفتار.....

پیش‌گفتار

«ایان پیش مطلبی را برای یکی از نشریات نیمه‌وزین سینمایی با دقت و وسواس علمی کرده فرستاده بودم. با عنوان «سینمای بحران‌زده‌ی ایران را بحرانی‌تر نکنیم!». مثلاً - تحقیقی بود و به سفارش سردبیر، قضیه می‌بایست کامل‌تر جدی‌تر باشد و از هر نوع طنز و مطایبه میرا!

برای نوشتن مطالب بداند، وی جگر گذاشتم و جلوی شنگول‌طبعی‌ها را - که گاه نابه‌خودآگاه از قلم - تغییر بیرون می‌زند و چه‌بسا متواضعانه نیشی هم به‌نرمی شلیک می‌کند - گرفتار بودم. بند آخر یا نتیجه‌گیری کلام چنین بود: ... بیا باید دست به دست هم بدهیم و قدم‌ها و قلم‌هایمان را در خدمت سینمای ملی میهن‌مان قرار دهیم! که در حروف‌چینی تبدیل شده بود به بیا باید دست به دست قدم‌ها و قلم‌ها و حلیم‌هایمان را از قدرت تیپ‌های محلی میهن جان نجات دهیم...»

خوشبختانه آن شماره از نشریه (به دلایل دیگر) توقیف شد و صاحب این قلم را از مخمصه‌ای که اشتباهاً می‌توانست جدی باشد، نجات داد.



قلم‌اندازهایی را که در این کتاب می‌خوانید شوخی‌های شتاب‌زده با جامعه‌ای است عبوس که در ادوار مختلف خط قرمزهای فراوان داشته و

خنده و شوخ‌طبعی را ناپسند می‌شمرده است. به‌یاد آوریم روزگاران نه‌چندان دوری را که والدین در جهت تربیت فرزندان خویش «نه! نه! نه!» را، حتی از حدّ مجازِ اصلِ نهی از منکر زیاده‌تر به‌کار می‌بستند و زمانی که از فریاد زدن «نگو!» ها و «نرو!» ها و «نپرس» ها خسته می‌شدند، نوبت به «نخند!» و «نیشات را وانکن»، «سبک نباش» می‌رسید و هرهر و کرکر و لال‌ل‌ل و نوجوانان که البته از گناهان کبیره بود. وقتی قلم طنزآلود و آبروی خود را روی کاغذ می‌گذاری دست و دلت می‌لرزد که مبادا با کلمه‌ای پس و پیش و با نقطه‌ای بالا و پایین، مطلب با قفل و بست مواجه گردد و دیده نشود فقط سبزی‌های رسمی نیست... ملاحظات بسیار لازم است تا نوزاد اندیش در تور سفیدای بنشیند و مورد لطف خوانندگان قرار گیرد. مبادا چیزی بنویسی که مثلاً به پزشکان بربخورد. یا توی کفش وکلای دادگستری نکنی... با نیروهای زحمت‌کش انتظامی شوخی موقوف!

وقتی از گرانی حرفی می‌زنی مبادا دوری باشد که برخی واردکنندگان و مال‌اندوزان را برنجاند. اصل بر این است که اینان بچایند و کسی دم نزنند حتی به شوخی. به سردبیران روزنامه‌های کث‌الانتشار متلک می‌گویی!؟... مطلب تو را در پس و پشت آگهی‌های تبلیغاتی بازرگانی و یا در یکی از بخش‌های نامربوط، مثلاً صفحه‌ی «سیر تحول فن‌آوری در اروپای قرون وسطی» به زیور طبع می‌آراید و دخلت را می‌آورد. شکایت نمی‌دوتا نیست... تازه پس از گذر از هفت خوان زنده‌یاد رستم، باید گویی «است» باشد که اگر انتشار آثار تو بی‌وقفه فرصت انتشار پیدا کند متهم به همکاری‌های آنچنانی می‌شوی و این‌که موجب از جاهایی می‌رسد و سرنخ کار و زندگی‌ات به جاهایی بند است که چنین جولان می‌دهی و کُرگری می‌خوانی... و دیگر اینکه وقتی روییدن گیاهان را از لای آجر و سیمان می‌بینم باور می‌کنم که ادامه‌ی زندگی اجتناب‌ناپذیر است.